



مقدمه‌ی پروبلماتیکا: جودیت باتلر پیش از انتخابات در قبال قدرت‌گرفتن فاشیسم در آمریکا هشدار داده بود و به همین اعتبار، از رأی‌دادن به کلینتون، به‌رغم مرزبندی با مواضع و سیاست‌های وی، دفاع کرده بود. با این وصف، باتلر نیز مثل بسیاری از روشنفکران چپ‌گرای آمریکایی، همچون نوآم چامسکی، ترجیح داد عوض حمایت از جیل اشتاین، تنها نامزد چپ‌گرای انتخابات اخیر از حزب سبز، که به واقع گفتاری آلترناتیو و مترقی پیش گذاشته بود صرفاً بر دفع خطر ترامپ تمرکز کند و از همین رو در نهایت ناچار شد از تنها گزینه‌ای که بخت شکست ترامپ را داشت پشتیبانی کند. به تعبیر دیگر، حفظ لیبرال‌دموکراسی شکننده و معیوب آمریکایی برای کسانی چون باتلر از سرمایه‌گذاری بر ساختن آلترناتیوی چپ‌گرایانه اولویت عاجل‌تری داشت، نه فقط به این دلیل که فرصت آلترناتیوسازی مذکور در شرایط بحرانی موکول به انتخابات عملاً از دست رفته بود و تنها پروژه‌ی ممکن، با این تفاسیل، می‌توانست عقب‌راندن راست‌گرایان افراطی از مناصب سیاسی باشد، بلکه به این دلیل نیز که ساختن خود آن آلترناتیو در صورت تداوم ساختارهای لیبرال‌دموکراتیک احتمالاً بخت بیشتری برای کامیابی داشت. با اینهمه آنچه باتلر دست‌کم گرفت نه قدرت اقماعی گفتار بیگانه‌هراس، زن‌ستیز، جنگ‌طلب و نفرت‌پراکن ترامپ که ورشکستگی سیاسی خود کلینتون در مقام نماینده‌ی دمودستگاه حاکم بود، چنانکه کمپین او حتی از اقناع بسیاری از هواداران خود حزب دموکرات نیز ناتوان نشان داد و قافیه را نهایتاً به جذابیت گفتار به ظاهر ضدسیستمی ترامپ باخت. بنابراین سؤالی که می‌بایست پرسید این است که چه شد که یک گفتار مبتنی بر «تغییر»، گیرم با ماهیتی آشکارا فاشیستی، بر گفتار ثبات و تداوم و استقرار وضع موجود، گیرم به رهبری یک زن، چربید؟ باتلر اما چنانکه در این یادداشت کوتاه پیداست آشفته‌تر و هراسیده‌تر از آن است که مهیای دست‌وپنجه‌نرم کردن با چنین پرسشی باشد. وی بیش از هر چیز بر زن‌ستیزی و بیگانه‌هراسی فروخورده و نژادپرستی و انزواگرایی نهفته‌ی جامعه‌ی آمریکا دست می‌گذارد، توگویی با

مجموعه‌ای از «صفات آمریکایی» شوم سروکار داریم که صرفاً هم‌اینک بیدار شده‌اند. در شرایط حاضر اما صرف اشاره به این، به قول خود باتلر، عواطف کاری از پیش نمی‌برد. مسئله‌ی اصلی این است که به سبک و سیاقی که از خود باتلر آموخته‌ایم بپرسیم چنین عواطفی چگونه ساخته یا چگونه مفصل‌بندی شده‌اند، چه شده است که تا این پایه قدرت گرفته‌اند و در برانگیختن چنین کثرتی از مردمان عادی کامیاب شده‌اند، چرا هم‌اینک و چرا درست در این برهه‌ی تاریخی؟ این پرسش‌ها مستقیماً پای رویه‌های ساختاری و سازوکارهای سیستماتیکی را وسط می‌کشد که از راه تولید نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و بی‌ثبات‌کاری‌ها و دامن‌زدن به بیکارسازی‌ها و مطرودسازی‌های فراگیر عملاً قدرت‌گرفتن گفتارهای مخالف‌خوان فاشیستی را که بر موج نارضایتی‌های اجتماعی سوار می‌شوند ممکن ساخته‌اند.

...

دو پرسش هست که ذهن رأی‌دهندگان چپ‌گرای میانه‌رو در آمریکا را به خود مشغول کرده است: مردمی که به ترامپ رأی دادند چه کسانی بودند؟ و چرا ما خود را برای چنین نتیجه‌ای آماده نکرده بودیم؟ واژه‌ی «ویرانی» صرفاً تا حدی از احساس فراگیری حکایت می‌کند که در این لحظه بر کسانی که می‌شناسم حاکم است. ما نمی‌دانستیم خشم فراگیر علیه نخبگان تا چه حد است، خشم مردان سفید علیه فمینیسم و جنبش حقوق مدنی تا چه میزان عمیق است، چگونه مردم به واسطه‌ی سلب مالکیت اقتصادی از اخلاق تهی شده‌اند، و مردم تا چه حد از انزوای و چشم‌انداز بالا بردن دیوارهای جدید و جنگ‌طلبی ناسیونالیستی خشنود می‌شوند. این آیا نوع جدیدی از واکنش نژادپرستانه‌ی سفیدها علیه رنگین‌پوستان است؟ چرا ندیدیم که چنین پدیده‌ای در راه است؟

مانند بسیاری از دوستان من در انگلستان بعد از رأی به خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا، ما هم‌اینک به نظرسنجی‌ها مشکوکیم: از چه کسانی پرسیده شده و از چه کسانی نه؟ آیا زمانی که نظر مردم را می‌پرسند، حقیقت را می‌گویند؟ آیا درست است که اکثریت بزرگی از رأی‌دهندگان مردان سفید بودند و بسیاری از رنگین‌پوستان در این بازی شرکت نکردند؟ این عموم خشمگین و منزجر چه کسانی هستند که ترجیح می‌دهند عوض یک زن یک مرد دیوانه بر آنها حاکم شود؟ این عموم خشمگین و هیچ‌انگار که نامزد حزب دموکرات را برای ویرانگری‌های نولیبرالیسم و سرمایه‌داری مقررات‌زدوده سرزنش می‌کنند، چه کسانی هستند؟ اکنون می‌بایست به پوپولیسم راست و چپ و زن‌ستیزی – و اینکه تا چه میزان عمیق است – فکر کنیم.

خوب یا بد، هیلاری با سیاست مستقر یکی گرفته شد. اما آنچه نباید ناچیز شمرد این است که خشم و عصبانیت عمیق علیه هیلاری، که تا اندازه‌ای نتیجه‌ی زن‌ستیزی و نیز نفرت از اوباما است، به واسطه‌ی قسمی نژادپرستی نهفته‌ی مزمن اوج

گرفت. ترامپ خشم فروخورده علیه فمینیست‌ها را که چون پلیسی خرده‌گیر تصویرسازی می‌شدند، علیه تکثرگرایی فرهنگی که به مثابه‌ی تهدیدی برای امتیازات سفیدپوستان نگرسته می‌شد، و علیه مهاجرانی که همچون تهدیدی برای امنیت معرفی می‌شدند، آزاد کرد. رتوریک هیچ‌و‌هیچ قدرت دروغین پیروز شد. این پیروزی نشانگر درماندگی‌ای است که فراگیرتر از آن چیزی است که می‌شناختیم. اما شاید در حال مشاهده‌ی نفرت از نخستین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست آمریکا هستیم که با خشمی قرین شده است که بخش گسترده‌ای از مردان سفید و برخی زنان از امکان [انتخاب‌شدن] نخستین زن در مقام رئیس‌جمهور دارند. در تقابل با جهانی که به غلط گمان می‌کردیم به نحو فزاینده‌ای پسانزادی و پسا فمینیستی است، هم‌اینک شاهدیم که چگونه زن‌ستیزی و نژادپرستی بر داوری و تعهد به اهداف دموکراتیک و همه‌شمول پیشی گرفته‌اند. همین عواطف سادیستی، کین‌توزانه و نابودگرانه‌اند که کشور ما را به پیش می‌رانند.

آنها که هستند، این مردمی که به ترامپ رأی دادند؟ اما مایی که نتوانستیم قدرت این مردم را ببینیم که هستیم، مایی که این را اصلاً پیش‌بینی نکردیم، مایی که نتوانستیم درک کنیم مردم به مردی رأی خواهند داد که گفتار نژادپرستانه و بیگانه‌هراسی دارد و در موضوع آزارهای جنسی، استثمار کارگران، اهانت به قانون اساسی و مهاجران سابقه‌دار است و برنامه‌ی بی‌ملاحظه‌ای برای افزایش نظامی‌گری دارد؟ شاید به واسطه‌ی شیوه‌ی انزواجویانه‌ی تفکر چپ‌گرایانه و لیبرال‌مان، بر حقیقت چشم بسته باشیم؟ یا شاید باور ساده‌انگارانه‌ای به طبیعت انسانی داریم. در چه شرایطی نفرت از-بند-رسته و نظامی‌گری بی‌ملاحظه رأی اکثریت را جلب می‌کند؟

۳

البته ما هنوز نمی‌دانیم چه بخشی از جمعیت در واقع رأی داده‌اند. اما این پرسش پیش روی ماست که چگونه دموکراسی پارلمانی برای ما رئیس‌جمهوری به ارمغان آورده که به شکل افسارگسیخته‌ای ضددموکراتیک است، و اینکه آیا نباید بیش از یک حزب سیاسی مهم‌ای یک جنبش مقاومت باشیم؟ هرچه باشد، امشب در یکی از تجمعات پیروزی ترامپ در نیویورک هواداران‌اش با بی‌شرمی نفرت عمیق خود را فریاد کشیدند: «ما از مسلمانان متنفریم، ما از سیاهان متنفریم، ما می‌خواهیم کشورمان را پس بگیریم.»

این متن ترجمه‌ای است از:

<http://conversations.e-flux.com/t/a-statement-from-judith-butler/۵۲۱۵>